

ادع إلى سبيلك بالحكمة والموعظة الحسنة

کتاب فوائد السبیل جامع لطائف جمیل کچھ نیکو جوابی عذیل



نفس محمد عابدین صاحب غفرلہ علیہ السلام میرزا محمد علی صاحب

طبع و منشیہ کریمہ اشید
دبیر ناہینو لکھنؤ جامع یق



عقل از گرم تو شد کرامت
و اویم نخست صد گواهی
غیر از تو در گهت بخویم

نعمت چه کند سپاس نعمت
بر وحدت ذات تو آهی
جز شرع محمدی نبویم

نفت جناب محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم

ای نیر غظم رسالت
ای شاہد جلوه گاہ محمود
سرچشمہ سلسبیل و کوثر
بر عالمیان تو رحمت حق
روشن ز تو آفتاب اسلام
ادیان و ملل شرع و کیش
توریت و زبور مثل انجیل
امی لقبی فصاحت آموز
وصف توجہ آید از من زار

پُر نور و عالم از حجابات
ای واسطه وجود و موجود
لب تر کن تشنگان محشر
فیض تو بکائنات مطلق
نسخ مذاہب با حکام
بر خط تو سر نهاده و پریش
منسوخ شد از نزول تفریل
تاریکی جہل از جهان سوز
بجان وزبان نقش دیوار

ملفوظات حضرت مولانا ابوالکلام آزاد

محکمہ تعلیم و تربیت
وزارت تعلیم و تربیت
حکومت پاکستان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مجلس شورای اسلامی

ایک طرف سے

مکتبہ دارالعلوم دیوبند

شماره پنجم
فصل پنجم
در بیان فضیلت علم و فضل

الحمد لله الذي جعل في القرآن الكريم
مناجاة المؤمنين في كل وقت
ومكان

الحمد لله

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

قد اونی شکسته و غمنا
 در غمت داد و شد غمت و غمنا
 فی الحکمة فاق اهل عصره
 در غمت فرقی شد از همسران
 آن والی کشور و لایست
 صد و فست معرفت به پند
 هر قطعه اش از نکات صد کن
 هر لفظ چو سراغ بزم بهیش
 هر حرف ز نور طبع لمع
 هر کس که بران نظر گارد
 نادان چو عمل کند برین پند
 هرگز رسد بد و وبال
 از گردوش روزگار پر زور
 بی رنج و محن بهر دو عالم
 آن نمکس که عمل کند برین پند

فما وراثة و حلا
 نه و در انفس دی و نرو ارس
 قد اکتسب رزق و کسب
 فی تحقیق خبر داد و در کار او فزادت او
 آن قبله کعبه هدایت
 فرمود و قسم ز بهر فرزند
 دارد و بکنار خویش پنهان
 هر فقره سر و غ آفرینش
 بر راه خدا نهاده شمع
 گنجینه عقل و کف آرد
 از فقیه سر و شود بر و مند
 ز نهان گیر و شش ملا
 هرگز نشود و لیل و بجز
 فارغ بود از کشاکش غم
 باشد بحیات و موت خرمند

در غمت داد و شد غمت و غمنا
 فی الحکمة فاق اهل عصره
 در غمت فرقی شد از همسران
 آن والی کشور و لایست
 صد و فست معرفت به پند
 هر قطعه اش از نکات صد کن
 هر لفظ چو سراغ بزم بهیش
 هر حرف ز نور طبع لمع
 هر کس که بران نظر گارد
 نادان چو عمل کند برین پند
 هرگز رسد بد و وبال
 از گردوش روزگار پر زور
 بی رنج و محن بهر دو عالم
 آن نمکس که عمل کند برین پند

آن را نخست خود بخونی	۱	از غلط و نصیحت آنچه گوئی
اندازه خویش تن نگه دار	۲	هر که قدم نمی بگفتار
دانسته کن تو قدر خود و گم	۳	بشناس ز عقل قدر مردم
تا حق تو زو حق بسازد	۴	حق همه کس شناس تا حد
آنگه نه بران شوند غمناز	۵	نه شد از بوقت گفتن راز
بر وقت مصیبت امتحان کن	۶	هم یار نه یار خود گمان کن
در سود و زیانش آزمائی	۷	با هر که تراست آشنائی
وز خجالت و بی تمیز بگیریز	۸	از قربت اهلان بهر سیز
در صحبت ز ریشگان نشینی	۹	یاری ز خسرو و ران گزینی
یکسان تو بخویش و غیر باشی	۱۰	سر گرم بکار خیر باشی
زن هست بکار خیر و نه زن	۱۱	هرگز نکن اعتماد بر زن
تدبیر امور و مصلحت کن	۱۲	با تجربه کار مشورت کن
بهر خنثی دلیل و محبت	۱۳	باید همه جا به نرم و خلوت

این بیتان در کتاب
بستان خلیل در باب اول

۱۵	بشمار غنیمت این جوانی	۱۵	مفت است بهار زندگانی
۱۶	کار و جهان چنانکه دانی	۱۶	کن راست به عالم جوانی
۱۷	یاران شفیق را میازار	۱۷	از جان عزیز دوست تروار
۱۸	با دشمن دوست باش خوشتر	۱۸	پیشوای کشته کشاده و ارباب و
۱۹	دشمنش پدر و کن را دور	۱۹	بشناس غنیمت ای برادر
۲۰	استاد که افضل از پدر است	۲۰	باید بی خدمتش کمر بست
۲۱	خج تو بقدر خسل باید	۲۱	حسرت بروقت کار ناید
۲۲	سرشته اعتدال گذار	۲۲	می باش میانه رنج و سر کار
۲۳	کن پیشه خویش یا میردی	۲۳	از راه ثبات بزرگروی
۲۴	هر حاجت میسرمان رو کن	۲۴	خدمات بواجبی ادا کن
۲۵	در خانه خویش و یار و انجمن	۲۵	چشمان و زبان خود نگه دار
۲۶	پاکیزه بدار جسم و جامه	۲۶	تا پاک بود سیاه نامه
۲۷	باز مرده دوستان صاف	۲۷	بر یاری خویش باش واثق

این کتاب از تالیفات
میرزا محمد باقر
استاد کمالیه است
و در کتابخانه
موزه ملی
تهران نگهداری می شود

۵۲	آنگشت بهم مکن در نجشت	۵۲	کین کار نجوت است بچشت
۵۵	بر روی خلاق ای نمندان	۵۵	هرگز نه کنی خسلان ندان
۵۱	آبی ز دهان و بینی خویش	۵۱	ترا و از نیکنی فرا پیش
۵۴	ورق افروخته تو دوست بر دهان نه	۵۴	گویم تبو گوش بر سخن نه
۵۳	جمیازه کشش بر دست مردم	۵۳	اوقات مکن بجا بی گم
۵۶	آنگشت مکن بینی خویش	۵۶	از فعل کریم خود بینیش
۵۷	گویی سخن نه هنر آینه	۵۷	از گفتن لغو با پیر سپید
۵۸	مژلیل کس پیش مردم	۵۸	زشت است زبون کیش مردم
۵۹	غماز مشو بچشم و ابرو	۵۹	آنگشت نما مباحش هر دو
۶۰	چیز یک بگفته نگوباز	۶۰	انداخته در دهان مینداز
۶۱	از هر سخن که خنده آید	۶۱	آوردن کو لب نشاید
۶۲	چو دست خود و اهل خود گویی	۶۲	حاشا که ره غلط نپویی
۶۳	آرایش خود مکن تو ز سار	۶۳	هم رنگ ز زمان ماه خسار

کینه کار نجوت است بچشت
 هرگز نه کنی خسلان ندان
 ترا و از نیکنی فرا پیش
 گویم تبو گوش بر سخن نه
 اوقات مکن بجا بی گم
 از فعل کریم خود بینیش
 از گفتن لغو با پیر سپید
 زشت است زبون کیش مردم
 آنگشت نما مباحش هر دو
 انداخته در دهان مینداز
 آوردن کو لب نشاید
 چو دست خود و اهل خود گویی
 حاشا که ره غلط نپویی
 آرایش خود مکن تو ز سار
 هم رنگ ز زمان ماه خسار

۱۰۰	در حالت غیظ و خشم بسیار	۱۰۰	فهمیده سخن گوی و هشت در
۱۰۱	بینی تو را زمین مکن پاک	۱۰۱	از کار قبیح خود مکن پاک
۱۰۲	در وقت طلوع خورشید خوابی	۱۰۲	رو از برکات حق نتابی
۱۰۳	پیش مردم مخور و حذر کن	۱۰۳	اندیشه چشم بد نظر کن
۱۰۴	در راه ز برتران مرو پیش	۱۰۴	شرط است لحاظ خود و پیش
۱۰۵	از در سخن کسان نیسانی	۱۰۵	بیجا به مداخلت نمسانی
۱۰۶	پیشانی خویش را پیش	۱۰۶	ز نهان نه برافروشی
۱۰۷	بر است و چپ مبین بیازار	۱۰۷	بل روی نظر بر زمین دار
۱۰۸	بر پشت بر نه ستوران	۱۰۸	تا وسیع مشوس و امیدان
۱۰۹	خشم است ز بون پیش همان	۱۰۹	بر خادم و چاکر و غلامان
۱۱۰	همان عزیز را مگو کار	۱۱۰	مگر کم و تو وضعش بجا آر
۱۱۱	با خیر و ان دوست و مددش	۱۱۱	حرفی مزن و بیانش خاموش
۱۱۲	در مجمع فارغان و اشعار	۱۱۲	نشین بر محله ز نهار

لحظه کجاست دفع اول
عانی و نالست هیچ کس بجای
بالینت و فزون شدن
مجلس دل خجسته و بیاض
کبریا و رفی و غریب
مگر در غایت بیاض و کبریا
باز است کاف و در غایت
کلمه

۱۳	بر سود و زیان تو خاک نیری	۱۳	سر مایه آبر و نیری
۱۴	سفر و مشغول مکن فتنه	۱۴	تا ز و نرسی بنا قبولی
۱۵	بگذار تو جاده عدالت	۱۵	تا کس ز رود ز خصومت
۱۶	از قننه و جنگ بر گران باش	۱۶	با صلح و خوش و دیگران باش
۱۷	بی کار و دوی درم نباشی	۱۷	بی خاتم سیم هم نباشی
۱۸	بر خلق خدا کن مراعات	۱۸	چند آنکه بخود رسیده آفات
۱۹	ای خاک ترا کوب بگذار	۱۹	وی فرق نیاز بر زمین دار
۲۰	میکن بخدای جاودانی	۲۰	تا زسیت بصدق نیگانی
۲۱	با نفس قهر و ستم ماست	۲۱	با خلق خدا بعدل و نصفت
۲۲	با خدمت و عجز با بزرگان	۲۲	با شفقت و محبت بخردان
۲۳	با غلس و درو منند و قلاش	۲۳	با جود و سخاوت و کرم باش
۲۴	با یار و قرابت قریب	۲۴	با پند و مواظبت و نصیحت
۲۵	با دشمن خود بحسب کوشی	۲۵	با جاهل و بدبخت و خموشی

در این کتاب که در دسترس است
در این کتاب که در دسترس است
در این کتاب که در دسترس است
در این کتاب که در دسترس است
در این کتاب که در دسترس است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ای تازه بهار گشتن سر
 همدار که زندگی حیات
 و دوران حیات شب است
 هر کس که بسوی عشق تافت
 این دافقانه جای شادیست
 بر زخرف این عجزه دون
 گویند که رب آتش و باو
 نقشه که بر آب جای گیرد
 هر کس که عفتیل و علم
 این جمله نجات دانش آگین
 زین نظم مرا همین است و کا
 بر طرز زمانه یک نظر کن
 منجمه ضروریات آفاق

سرمایه خاص مخزن سر
 سیرابی و همچون سرب است
 تجنیس حباب با حیات
 شناس که روی زخده تافت
 حقا که مقام نامرادیست
 با حرص و هوا سباش مقبول
 این خاک بر آب گردید
 تا چند بران بقا پذیرد
 گیر و نه بیکگاه آرام
 که دم بهر ارجب شد وین
 اگر فیض خردشوی نگو کار
 و ز بی همتی بل خنک کن
 کن کعب لوم وین خلعت

لعل زلف و خرم
 خرم ای گلشنی ز سر
 کرات باشد کوی کارکن
 در بحر خفا و تافت
 کما مشیت که ای زده و تافت
 مایه و سبب و تافت
 پیر زلف و خرم
 که زلف و خرم و تافت
 خرم و تافت
 که زلف و خرم و تافت

از علم و هنر هر چه توانی	زان نفع بد گیران رسانی
چیزیکه به نفع آن زوال است	از حق مطلب که خود و بال است
آن نیست بسینه زوالی	هر وقت که روشوی سپاسی
هر چ که میرسد ز غلّاق	آنرا بغضب مکن تو اطلاق
بشناس که هر ملا و تعذیب	از وی بر سر راه تا ویب
عیش و نشاط و رفائی	مغرور مباش تا توانی
انجام نشاط نفع جان است	تا ریکی گوهرم از آن است
هر شب که کنی خواب تنگ	کن غور ز راه عقل و فرهنگ
یک روز عمر تو سود آمد	هر چند که مال و زر بر آمد
بشناس که از هزار زیو	یک لحظه عمر هست برتر
از حرص زر و بوجه نقصان	رنجیده مشو بکس مرغان
از شر و فساد مست ز باش	کار جهلاست جنگ و پرخاش
شیرین سخن و بلند همت	می باش ز راه عدل و نصفت

له ساری
یا کزنده و نکرانده
یا قاری و بی کفایت
یا سواد و نیرانده

نزدیکی جو و نصفت

بیجا

از خود اہش نفس روی بکش
نہشامی بجال ناتوانان
بر دین تین باش محکم
تو پیر و پیروان دین باش
غالی مشو و ز شر پیر
تکفیر کے مکن گوارا
قول و فعلے کہ فتنہ یار
مروانہ براہ دین گذر کن
حرص و امل و دور و غیبت
عجب و غضب و نفاق کو نہ
صبر و شکر و قناعت و علم
اخلاص و خالصین و تسلیم
انحصاری غریب و بسند

قابو طلب است یوسر کش
 با پوشش و نقد خویش بمان
 بانفس و خرد مباحش مدغم
 بر جاوه اصفیا متین باش
 در دین سر فتنه بر منگیب
 تفویض خدا کن اشقیا را
 از آن جنگی احستد از تر باید
 از لغزش پای خود و خردن
 سخل و حسد و ریاء و ادوات
 زین جمله تو پاک دار سینه
 تفویض و رضا تو کل و علم
 ز بهای نفس گیسو تعلیم
 از بهر تو ما ورامی صد پند

[illegible]

هر سحر که بد بکار بر بردم	در حفظ خدا ترا سپردم
عمرت بجهان دلاز بادا	و مساز تو کار سا ز بادا
افضال خدا ترا معین باد	هم علم تو با عمل قرین باد
فیضان ازل فیه قریب است	نخشایش لم یزل پیاست
آسوده و شاد کام باشی	خوش سیرت و نیک نام باشی
حرز تو نعمایت خدا باد	با عظمه نون و حرمت صا

شکر حضرت آفریدگار و اعتذار بجات اولی الاصباء

صد کمر خدای دانش آموز	در سر زخرد چراغ افروز
در طبع من حق سیر و رنجور	بخشید فضل منچنان نواز
کین خطم بکمترین ایام	کردم فروغ طبع ارقام
این شاهد جلوه گاه امید	پیرایه آمنت تمام پوشید
امید ز خلق پاک دینان	بالع نظران و لغز بنیان
کاندر سر سیر این جمن زار	در پای طبیعت از خلد زار

این قصه را از آن بزرگواران
که در راه حق و عدالت
خود را فدا کرده اند
و در راه حق و عدالت
خود را فدا کرده اند
و در راه حق و عدالت
خود را فدا کرده اند
و در راه حق و عدالت
خود را فدا کرده اند

از عین کرم معاف دارند	و دیده بگل و سمن گمازند
اصلاح دهند یا از الطاف	گیرند عیب مثل اجل آفت
گر عادت طبع عیبی است	صد نپذیرم نکونی است

مناجات ابریه عوات

یار ب همه حاجتم روا کن	توفیق عمل برین عطا کن
هر چند که بند دلیلم	لیکن از سر رحمت خلیلیم
یار ب به پناه خویش و گیر	بستان خلیل را تو بنده گیر
این نظم سر و غ هر نظر باد	و فرض قبول بهره و بار
ایمین طفیل شاه نثار	اولاد خلیل را نکودار
هر گاه که زین سرای فانی	گیرم ره ملک جاودانی
ز ابله پس شیر و نفس غدا	ایمان دم و اسپین نگهار
باشیم به عرصه گاه محشر	و ظل حمایت میسر
بر جرم من از غضب پادشاه	این از دم عجب نباشد

در این مقام و در این مقام
چون عین کرم معاف دارند
اصلاح دهند یا از الطاف
گیرند عیب مثل اجل آفت
گر عادت طبع عیبی است
صد نپذیرم نکونی است
مناجات ابریه عوات
یار ب همه حاجتم روا کن
هر چند که بند دلیلم
لیکن از سر رحمت خلیلیم
بستان خلیل را تو بنده گیر
این نظم سر و غ هر نظر باد
و فرض قبول بهره و بار
ایمین طفیل شاه نثار
اولاد خلیل را نکودار
هر گاه که زین سرای فانی
گیرم ره ملک جاودانی
ز ابله پس شیر و نفس غدا
باشیم به عرصه گاه محشر
بر جرم من از غضب پادشاه
این از دم عجب نباشد

یا رب صلوات رحمت آثار
بر روح رسول و آل اطہار



ماوۃ تاریخ ہجری
ختمہ اللہ المحسن

سنہ ہجری ۱۲۰۰



تقریر رسالہ بستان خلیل امیر بنیل علامہ خلیل جناب
فضیلت آداب سیادت انتساب افصح التکلیفین
عظام مولوی سید محمد نظام الدین صاحب نظام
دام ظلہ العالی اڈیٹر اخبار رتن پرکاش رتلا م مقیم
شہر گشتن آباد عرف جاوہر ملک مالوہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ای حمد تو بزرگست و بالا	سبحانک ربنا تعالیٰ
وصف تو ز عقل و فہم بیرون	گنہ تو ز درک و وہم بیرون
ذات پاک تو بہت لایب	علام و علیم و عالم الغیب
دانی تو حقیقت حقائق	باریکی و نکتہ و دقایق
ہر لحظہ و لمحہ ساعت پاس	تحریک شمرہ شمار انفاس
بال و پر و موی تن گرے	ارشہ ہمہ چیز تا بدلا شے
فورات و سارہ ہای تلبان	انبارہ ریگ در بیابان

برگ و بن و ریشه های شجار
 باریدن قطره های باران
 از عالم نیستی و هستی
 غییر از تو که داند و کپیند
 ما را تو بلطف فسیلی
 بگر سو ماسیا به کاران
 آریم شفیع مصطفی را
 ای آنکه بذات بهیثالت
 گنجینه کائنات هستی
 سراج قبول عرش مسند
 ای سرور نامی و اولو لغرم
 جسم هست جهان در چو رحی
 از دین تو رهبری سلف را

شاخ و گل و غنچه پذیر و انمار
 تعداد گیاه در بهاران
 و ز بود و نبود و اوج و پستی
 آری آنکه سر که آفریند
 و ز بس بعقل گزینی
 چشم کریم بشر سالان
 لشکر خیل انبیارا
 نازنده نبوت و رسالت
 آینه روی حق پرستی
 شاهنشهر مسلمان محمد
 بر عرش بذات بخت هم نهم
 افلاک سفینه و تو نوحی
 بر شرع تو پیرومی خلعت را

اسفینار و صحائف سماوی	قرقان لوحه رست حاوی
از لطف تو بر لب حلاوت	شهادت فصاحت و غبلاوت
در وصف تو ای فصیح عالم	خود ناطقه الکن است و اکلم
من کمیتیم و چه پایتیمین	عجز است و قصور مایه من
ای حامی بندگان عاصی	بر لطف تو منحصر خلاصی
هر چند که ما گناهکاریم	امید شفاعت از تو داریم
از ما است ملاعب و ملاهی	و زست نجات غدر خواهی
همشدار نظام در ادب کوش	خاموش بجز لغت مخروش
گیتی است مقام عبرت انگیز	جلا درین سپهر خونریز
خورشید چه نعمت و قصاب	از داغ جگر همیشه تیاب
از شومی نخت هر ستاره	بر جای خود است یک شاره
ناست صواعق جهان سوز	و سردی ز مهر جان سوز
باد است سموم و صرصره	تلخ آب رست زهر

خاک است حقیر لای محاله
در پهلوی مقام خاست
از طرز زمانه پند گیر
زبان پیش که از نو پند گیرند
لقمان که حکیم نامور بود
شد حکمتش از خدا مکتول
صد پند مفید و بر گیرید
اما نبیان ملک یونان
آن شرع و عرب چشتافت
پس در عجم از عرب سفر کرد
صد پند که نشر یاری بود
از نظم چو داده اشطاش
صد پند به نظم و لیدیر است

تخلیل حریف استحالہ
صدیم خزان بہنو بہارت
عبرت ز حوادث گریہ
پند از دگران بخوشی بہر
از پند و نکات با حسرت
قرآن گواہیش مدلل
نبوشت بیاس نور وید
وزر شد است گوہر فشان
آزای شد و تازہ نازگی یافت
پیرایہ پارسی بہر کرد
در ہند تخلیل نظم فرمود
بستان خلیل کردا مش
صد دانہ بہ سجہ ناگزیر

<p>عام ست صلا به نیکوچان ای خلق پیاسی ^{آوردن بر} کردوان شو بستان خلیل و نشین باد</p>	<p>گسترده خلیل خوان حسان برخوان خلیل میسمان شو برجان خلیل آفرین باد</p>
<p>سالش قسم نظم نام کام تصنیف خلیل کرد اقام</p>	
<p>سنة ۱۳۰۰ هجری</p>	
<p>ایضاً از مولانا می محمود الصدر</p>	
<p>از مولوی محمد عبداللہ الحسین در سرزمین شعر و سخن سگانشان هر شعر تر که از زنی کلامش فرو چکد نگینیش چو گل نمکینیش چون یک صد پند سودمند که همان نوشته بود این نیز هم بپای حاکم نوشته خودش</p>	<p>کا نذر سخن خلیل خاص کند پسند در ملک نظم و شعر علم باش بهر بلند گردون چو مجسم است بر اختران پسند کیفیتش چو پادشاه شیرینیش چو در شعر بهر خاطر فرزند آری پسند از شرابا پیشی و نظم نقش پسند</p>

از حکمت و نصیحت و اخلاق و غیور صد پند آید که صد بحر در سبوح	یک کعبه از خلیل قدیم است یارگاه افریض بهر یافت بدینا و آخرت
صد کعبه از خلیل حدیث بی گزند هر کس شد برین عمل خیر کار بند	انظر منظر نظام دید و گفتا که مرجا
این کار از تو آید و مردان خند	

فرمود روح حضرت لقمان بسال نظم شد با ادب خلیل بصد پند بود	
---	--

سینه اجمیریه	
--------------	--

وله	
-----	--

به خلعت کرد کار نیک بختی خوش آئینه دار نیک بختی	خلیل ماکه از بهر خلد دلش گیتی نما چون جامه شهید
بر رسم یادگار نیک بختی چراغ رنگداز نیک بختی	بنظم آورد شرپ لقمان چپ تلمی مشعل راه هدایت
مبارک روزگار نیک بختی	به عید الباسرطان نورنگاهش

<p>که بهر خاطرش گردیده موم بستان خلیش گردیده موم چو بستان خلیل را نشستی</p>	<p>چه صد پند افتد از نیکبختی بغیر و دعاست بار نیکبختی بصد نقش و نگار نیکبختی</p>
<p>و ام گل شکفت بهر تاریخ رقم کردم بهار نیکبختی</p>	
<p>سنة ۱۳۰۰ هجری</p>	
<p>قطعه که بهر عصرش تاریخست</p>	
<p>سرامد از خلیل پند لقمان ۱۳۰۰</p>	<p>خواش هوش ارباب بصیرت ۱۳۰۰</p>
<p>بیان روشن شیرین زبان ۱۳۰۰ قرآن ماه و مهر صدحیت ۱۳۰۰</p>	
<p>دیگر</p>	
<p>شیخ صدق و صفا چشم نقین ۱۳۰۰ نور گیتی نمونه حجت ۱۳۰۰</p>	<p>پند امن و امان و وعظ جلیل ۱۳۰۰ واہ و چوستان خلیل ۱۳۰۰</p>

		منه		
۱۳۰۰ در حلیه یا دگار عبد الله است			صد پند سودمند لقمان شمع نش	
		دارد خلیل با هم گل صد چرخ امان ۱۳۰۰		
		منور و کلید مر و الا از بهر عین ۱۳۰۰		
قطعه دیگر که در هر عشر ماده موجود است				
نظم علوم سودمند ۱۳۰۰ درج امید و غط و پند ۱۳۰۰ چند عظیم حق پسند ۱۳۰۰ قانیم فیض کسب یا ۱۳۰۰ قبایه رامی و مشورت ۱۳۰۰ عقده کشای منت ۱۳۰۰ گلشن صدق و کرم ۱۳۰۰ گوهر نیر خضیا ۱۳۰۰				
ایضا قطعه دوازده تا سنج				
پیشکش هست این نظام ذیل شد نخستین ریاض حسن مقال ۱۳۰۰			چند تاریخ های نظم خلیل سال تصنیف نظیر مثال	

ثانیاً اینچنین گفتم	سازگار محاشرت گفتم
بهر این نامه لطافت بهر	باز گفتم که نظم نامی و
شیر لقمان نظم مرقوم است	سال و نو بهای منظم است
بته نظیم این کلام حلیل	شد رقم معدن سرور خلیل
هست بر حق چو حکمت لقمان	نظم بر حق بال خوبان
از پی پند های پرتاشیر	خامه نبوشت و نت تحریر
باز تا خریش ای تنوده سیر	از حدیث حلیل حق بنگر
نیت در کار جای و لتنگی	دل من گفت نظم گیرنگی
سالش از جستجوی نیک آمد	چمنستان خجی نیک آمد
باز کلکم به شرح و ببط تمام	نسخه شرح و ببط کرد اقام

گفت سالش نظام محمدان

مرحمت نامه تمیز جهان

ساله هجری

۱۳۰۰

ایضاً قطعه تاریخ فصلی	
نظم صد پند از خلیل جلیل	چون بفضل خدا نثارش یافت
از نظام خیرین سنه فصلی گلشن فرخی گذارش یافت	
سنه ۱۹۰۰ فصلی	
ایضاً قطعه تاریخ سمت	
صد پند شرفمان نظم از خلیل خوان	نظم کلیم دوران نثار فریم دانا
تاریخ سمت افق حضرت و جود آمد به نظم جاد و شتر حکیم دانا	
سنه ۱۹۰۰ سمت	
قطعه تاریخ سنه عیسوی	
زبدۃ المخلوق حضرت لقمان	که حکیمی است بنظیر و عدیل
یافت اسرار حکمت از یزدان	یافت فیضان عقل از جبریل

نظم صد پند سو و مندر حکیم	که بر انوار حکمت است دلیل
که نظمیش خلیل و نشین	بنیایات کردگار خلیل
باو نظمیش قول هر دو جهان	باو اولاد او فیم و عشیل
باو روزی رسان بهر ریش	حافظ و ناصر و معین خلیل
باو یار سب بصفی گیتی	یاو کار خلیل و ذکر جمیل
پره ور باو و معا و معاش	هر که این نظم را کند تحصیل

از نظام است عیسوی تاریخ	
کعبه اهل ملک نظم خلیل	
سید عیسوی	
ایضاً	
گشت چو این گنجینه پند	خیم بفضل رب جلیل
سال مسیحی گفت نظام	
نظم همایون فال خلیل	

تقریظ و مایح کتاب بستان خلیل منجانب فاضل خلیل عالم عیدیل
اغری عطوفی مولوی محمد حسین شریعت صاحب علمی ام فاضاله

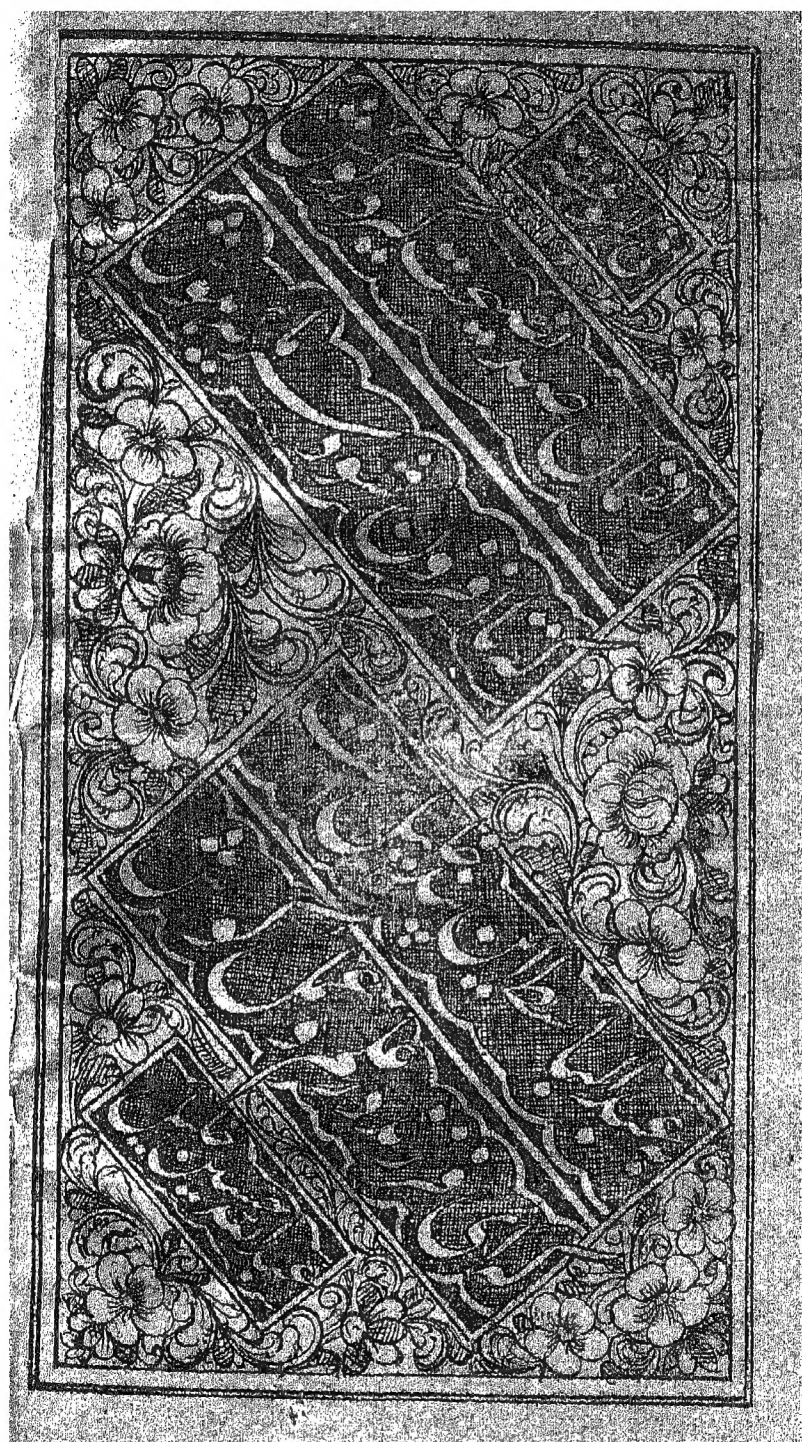
روزی وجه روز روز روزان	خشنده نزار رخ فروزان
از پنج زمانه دل تھی بود	نختم به نشاط فریبی بود
در بیت شرف شاره من	سیکشت فلک سچا رهن
انحر که سعادت اندران بود	با کوب بخت و رعنان بود
صبحش چو نشاط زندگانی	سر زرافق بکا مرانی
در روز چنین نشاط همراه	قاصد از ره رسیدنا گاه
آورد نشاط سنج نامه	نامه و چه نامه گنج نامه
بر اوج خسرو و به تمام است	بستان خلیل هم بنام است
هر صفحه صفائی که بارو	ز چشمه خضر آب وارو
هر دایره اش چو مهر روشن	خروش برق چو گل گلشن
خوش شمع که بر فروخت تابش	از جد و ال و ست روشن آتش

این کتاب از تألیف حضرت
شیخ الاسلام و آیت الله العظمی
آقا میرزا محمد باقر
نوری است

و در غشور پند لقمان
آورده بود روزگارش
و اما بر موز نکست دانی
در نظم هم او را یست طولی
ششم شیر زبان فصیح دارد
این گوهر نغزین که سفت است
و صفش ز حد خرد برون است
و اما ندن از و چون آگریست
تا چار و صف او که ششم
آمد چون دای از نهفتم
یارب تو بفضل خود پذیرش
در مهند و ارج نامه باوش

در نظم کم کشید چرخ و نشان
پامردی کلک سحر سازش
بنیاب را بر معانی
و نهش صورت خرد پیولی
کلکش نفس مسیح دارد
خاشاک در راه حق که فرست
فکر من و وصف و چون است
و اگیری خامه و لکیر است
در فکر ت سال ره نوشته
تصنیف خلیل سال گفتم
و ظل قبول خویش گیرش
روشن ز سواد او سوادش

بماه دهم ۱۲۸۴
ختم با خیر
حلیه طبع پوشید



٣٩٢

٨٩١٥٣٣٥

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

٩٤١

۱۹۱۵/۱۶ خ ۳۹ پ

۴۷۰
بستان خلیل

[illegible]